

اسلام حامی کیست؟

نوشته: فرخ

تا حال در نقد اسلام آثار زیادی از دیدگاههای مختلف به رشته تحریر درآمده‌اند؛ حجم آنها بالغ بر هزاران می‌باشد، با این وصف اشتباه خواهد بود که به آن بسنده کنیم و در این زمینه چیزی ننویسیم، چرا که با وجود این همه آثار درخور توجه، میلیونها انسان زحمتکش و شریف در آغاز هزاره سوم هنوز در انقیاد و بند مذهب هستند، مذهبی که نه فقط از آنان حمایت نمی‌کند، بلکه تا جایی که می‌تواند فقر و بدبختی آنها را توجیه نیز می‌کند و بر آن لباس شرعی می‌پوشاند.

مقاله حاضر تلاش می‌کند جایگاه اسلام را در جامعه و تنش‌های طبقاتی آن به تصویر بکشد و جانبدار بودن این دین را برملا سازد^۱ و بر آن است که - بر خلاف ادعای سردمداران آن - این دین حامی و پشتیبان طبقات پائینی جامعه نیست، بلکه کاملاً بر عکس، طبقات بالادست و استثمارگر جامعه را نیز مورد حمایت قرار می‌دهد.

اسلام خود متشکل از قرآن احادیث، روایات و سنن می‌باشد. در زمان خود محمد نیازی به روایات و احادیث نبود، بعد از مرگ او خلفا که برای حکومت کردن بخصوص بر مناطق تازه‌ای که تسخیر شده بود کمبود قانون احساس می‌کردند، به احادیث و روایات از گفته‌ها و رفتار محمد پناه آوردند. با گذشت زمان حجم این ارثیه با سلیقه‌های مختلف از سوی حاکمان اسلامی انبوه و انبوهتر شد، طوری که امروزه بالغ بر صدها هزار حدیث موجود است. ما نیز به ناچار در مبحثمان از این ارثیه استفاده می‌کنیم. البته سعی شده دست کم از احادیثی استفاده کنیم که مورد قبول عموم مسلمانان است.

^۱ جا دارد اینجا گفته شود که این مسئله تنها در مورد اسلام صدق نمی‌کند، بلکه ادیان دیگر را نیز در برمی‌گیرد. ولی موضوع مورد بحث ما اینجا بطور اخص اسلام است و نه دین بطور عام. به این خاطر به ادیان و جایگاه اجتماعی و طبقاتی آنها اشاره نشده است.

شرایط اقتصادی

جامعه جزیره‌العرب در اواخر قرن ۵ و اوایل قرن ۶ میلادی دارای اوضاع اقتصادی اجتماعی چندگانه بود. روابط طایفه‌ای، نظام فئودالی، ساختار برده‌داری و روابط بازرگانی همزمان در آن جامعه حاکم بوده‌اند. جامعه دوران گذار خود را از نظامی به نظامی دیگر طی می‌کرد، به همین دلیل علاوه بر روابط و مناسبات گذشته در جامعه نطفه سیستمهای جدیدی نیز سربرآورده و عمل میکرده‌اند. مقاطع روبه‌زوال گذاشتن سیستمی در جامعه و ظهور و رشد سیستم دیگری همیشه از پرتلاطم‌ترین مقاطع تاریخی جامعه هستند. در این دوران است که نظریه‌ها، فکرها و بینشهای متفاوت در مقابل هم قرار گرفته و بر علیه همدیگر پیکار می‌کنند. هر قشر و طبقه‌ای نظریه پرداز خود را پیدا کرده و در پی منافع طبقاتی خویش تلاش برای بدستگیری قدرت می‌کند.

در این دوران نظام برده‌داری در بسیاری از مناطق عربستان یا از بین رفته و یا رو به زوال بود، به غیر از چند شهر که بزرگترین آنها مکه و مدینه بودند. برای نمونه عبدالرحمن بن عرف یکی از اولین کسانی است که اسلام آورد و جزو افراد صدر اسلام محسوب می‌شود، ساکن مکه بود و در آن زمان ۵۰ هزار برده داشت. در برخی از مناطق عربستان دولتهای فئودالی شکل گرفته بودند. من باب مثال در شمال جزیره‌العرب دو دولت مقتدر فئودالی، لغم و غسان، شکل گرفته بود. در عین حال سیستم بازرگانی و تجاری رونق بسیار داشت. در قرآن قریب ۷۰ آیه در مورد معاملات «بیع» (خرید و فروش)، «قرض» و بخصوص «ربا» آمده است. علاوه بر این کاروانهای تجارتهای زیادی سالانه در حال آمد و رفت بوده‌اند. برای مثال میتوان از کاروان بزرگی نام برد که از مکه براه افتاده بود و بسیاری از ثروتمندان آنزمان در کالاهای آن، من جمله عموی محمد عباس و برادر ناتنی علی (عقیل بن ابی طالب) سهام بودند، حمله محمد و یارانش به این کاروان بود که به جنگ بدر معروف شد. این کاروان معادل ۵۰ هزار دینار طلا و اجناس تجارتهای حمل می‌کرده است.

وجود سیستمهای اقتصادی مختلف در جامعه یکی از دلایل تلاطمهای شدید سیاسی و اجتماعی عربستان آن زمان بود. عدم یکپارچگی اقتصادی جامعه، وجود حکومتهای محلی و طوایف، وجود مذاهب مختلف، بازار اقتصادی عربستان را کاملاً آشفته کرده بود. در این شرایط کمک یک قدرت مرکزی که بتواند تمام طوایف را زیر یک پرچم جمع کند، احساس می‌شد. جامعه نیاز به قدرتی داشت که بتواند همه طوایف را دور یک هدف جمع کرده و از این طریق شرایط اقتصادی و سیاسی را بهبود بخشد.

نیاز به اتحاد سیاسی به دلیل دیگری نیز ضروری تشخیص داده می‌شد: پس از تسخیر یمن به وسیله ایران در ۵۷۲ میلادی جاده تجاری-ترانزیتی روم - هند که از یمن می‌گذشت در نتیجه سیاست تجارتهای ساسانیان که می‌خواستند انحصار صدور ابریشم چین و ادویه هند به کشورهای کناره دریای مدیترانه را در دست خود داشته باشند و آنها متوجه راههایی که از ایران می‌گذشت بکند، قطع شد. انتقال این راههای بازرگانی ضربه سختی به اقتصاد عربستان وارد آورد و بخصوص برای مکه و یمن که بر اثر آن قبایل بدوی که راهنمای کاروانهای بازرگانی و تأمین‌کننده شتر و شتربان و محافظ برای آنها بودند، بیکار و فقیر شدند. اعیان مکه نیز که این راه به رویشان بسته شده بود به رباخواری روی آوردند و این باعث شد که بسیاری از قبایل که فقیر شده بودند از آنان

وام بگیرند و مقروض شوند. همه این تحولات اجتماعی، جامعه عربی را دچار بحرانی بیسابقه کرد و اندک اندک این اندیشه را پدید آورد که برای جبران کمبودهای مالی راهی جز جنگ و غنیمت‌گیری در سرزمینهایی که در مسیر راههای کاروان‌رو از شام به ایران قرار دارند وجود ندارد. برای رسیدن بدین مقصود نخست تأمین یک نوع اتحاد سیاسی در عربستان ضرورت داشت تا بتواند اعراب را برای دست‌زدن به جنگهای غارتگرانه متشکل سازد، و این کاری بود که درست در همان زمان با ظهور اسلام در صحنه سیاسی عربستان صورت گرفت.

شرایط سیاسی - اجتماعی

آشفتگی سیاسی و اجتماعی جامعه عربستان که خود ریشه در آشفتگی زیربنای جامعه داشت به نوبه خود از بوجود آمدن یک قدرت مرکزی جلوگیری می‌کرد. حکومت‌های محلی و طایفه‌ای، جنگهای پی‌درپی طایفه‌ها برای بدست آوردن غنیمت و اسیر، همچنین عقب ماندگی جامعه هر کدام به نوبه خود تأثیرات منفی بر جامعه می‌گذاشتند. این وضع بی‌شک کسانی را که خواستار تغییر اوضاع بودند عذاب می‌داد. برخی از مورخین اوضاع آنزمان را چنین توصیف کرده‌اند: **«تنها حرفه‌ای که عرب بادیه‌نشین داشت جنگیدن بود. تنها هنری که می‌شناخت شعر بود و تنها دانشی که از آن برخوردار بود شبانی و تنها ایده‌آلی که داشت تفاخر بود. بزرگترین آرزویش نیز غنیمت‌ستانی و نیرومندترین غریزه‌اش هم همخوابگی با زنان بود.»**

جزیره‌العرب مجموعه سرزمینی بود که طوایف و قبیله‌های گوناگون در آن حکومت می‌کردند. بنا به بزرگی و اقتدار هر طایفه محدوده فرمانروایی آن معلوم می‌شد. از طوایف و قبایل مشهور آن زمان می‌توان این طوایف را نام برد: ۱. لغم، ۲. غسان، ۳. قریش، ۴. بنی امیه، ۵. بنی شقیف، ۶. بنی هاشم، ۷. تبعان، ۸. خذیران، ۹. غنایان. این طوایف مدام با همدیگر در حال جنگ بودند. جنگها بیشتر انگیزه اقتصادی و مادی داشته و جهت دستیابی به غنایم و اسرا درمیگرفت. جنگ و ستیز بین قبایل عرب تا حدی عادی و مدام بوده که ایشان (اعراب) برای استراحت و تجدید قوا چهار ماه از سال را برای جنگیدن حرام کرده‌اند. بعدها محمد نیز این قانون را پذیرفت و به قوانین اسلام افزود. اما خود او این قانون را در جنگ بدر زیر پا گذاشت و وقتی مورد اعتراض قبایل دیگر گردید، آیه ۲۱۷ از سوره بقره نازل شد که می‌گوید: **«از تو در باره ماه حرام که در آن قتال جایز نیست پرسش می‌کنند. بگو که البته قتال در این ماه گناهی بزرگ است. ولی باز داشتن مردم از رفتن به راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و به مسجدالحرام و بیرون راندن مردم آن نزد خدا گناهی بزرگتر است ...»**

همانطور که اشاره گردید عقب ماندگی جامعه عرب، به نوبه خود تأثیرات مخربی در راه بوجود آوردن حکومتی مرکزی داشت. بر خلاف کشورهایمانند ایران و یونان باستان، اعراب جزیره‌العرب از سطح آگاهی ناچیزی برخوردار بودند. آنان برای کتاب و ادبیات ارزشی زیادی قائل نبودند. کمااینکه هر چند بعضی از قبایل که با ملت‌های همجوار از راه تجارت رابطه داشتند مانند تبعان در جنوب و منذریان و غسانیان در شمال

جزیره العرب کم و بیش با کتاب آشنا بودند و تا حدی از آن استفاده می کرده اند. نوشته اند که هنگام ظهور اسلام غیر از ۱۷ تن از مردان و معدودی از زنان قریش قادر به نوشتن نبوده اند (المعارف، تألیف ابن قتیبه، ص ۱۵۳). طبیعتاً در جامعه ای که مردمانش با نوشتن و خواندن سروکار ندارند خرافات ریشه قوی تری دارد، و این در عربستان آن زمان هم شامل بت پرستان می شد و هم شامل طرفداران ادیان به اصطلاح «یکتا پرست» یهودیت و مسیحیت که اساس وجودی آنها بر افسانه و افسانه پردازی بنا شده است. مضاف بر آنچه که گفته شد، باید به خصوصیت غالب فرهنگی آندوران نیز اشاره کرد که عرب بادیه نشین زندگی خود را بیش از هر چیز در شتر و خیمه و شمشیر و غنیمت جستجو میکرد و به مسائل مذهبی توجه زیادی نداشت. البته هر قبیله یا طایفه ای بت خاص خودش را داشت که وظیفه عمده اش تأمین برکت برای مردم قبیله و آوردن باران برای آنها و حفظ خودشان و شترانشان از بیماری و مخصوصاً جلوگیری از پیروزی قبیله دشمن بود. ولی هیچکدام از اینها پیروی بی قید و شرط از بت بزرگ را ایجاب نمیکرد، بهمین دلیل وقتی که عرب از بی خاصیتی بت خودش ناراضی میشد میتواند او را با بت کارآراتری عوض کند. این خصوصیت تا اندازه ای در اعراب قوی بوده که محمد چندین بار به آن اشاره کرده است. وی اذعان داشته است که روی آوری بسیاری از اعراب به اسلام به اجبار و از روی مصلحت بوده است، تا جایی که سیزده سال اول «رسالت»، محمد در مکه توانست فقط حدود یک صد نفر را مسلمان کند و آنهم اکثراً از اقوام خودش و یا سران و ثروتمندان طایفه ها بودند، در حالیکه بعد از «هجرت» به مدینه و تشکیل حکومت و کاربرد زور و شمشیر طولی نکشید که تعداد «روی آوران» به اسلام رو به فزونی گذاشت و به هزاران رسید. نمونه دیگر چگونگی مسلمان نشدن خالد ابن ولید است. وی سر لشکر نظامیان دشمن و مخالف سرسخت اسلام بود، اما در جریان تصرف مکه بدون جنگ و مقاومت با دیدن لشکر ده هزاره محمد تسلیم و مسلمان شد و بعدها با ریختن خون هزاران نفر مخالف اسلام و دگراندیش از طرف محمد لقب «شمشیر خدا» را گرفت!

تا کنون مختصراً اشاره ای کوتاه به شرایط سیاسی اجتماعی و اقتصادی شبه جزیره عربستان داشتیم. اشاره شد که عربستان از آشفتگی اقتصادی و بهم ریختگی اوضاع سیاسی به شدت رنج میبرد و بوجود آمدن نظم تازه و مقتدر را طلب می کرد. کم نبودند کسانی که در این دوران خواستند به این اوضاع نابسامان خاتمه دهند. تا جایی که چندین نفر ادعایی پیامبری نمودند^۲ که محمد تنها یکی از آنها بود. با این تفاوت که محمد بر خلاف دیگران از یک طرف استقامت و پایداری نشان می داد و از طرفی دیگر جنگ و خونریزی را آسمانی و الهی و جنگجویانش را با غنایم جنگی تطمیع می کرد، چیزی که تا آن زمان زمینی و تنها انگیزه های اقتصادی

^۲ تعدادی چند از کسانی که بجز محمد ادعای پیغمبری داشتند: اسود عنسی که خود زمانی مسلمان شده بود ادعای پیغمبری نمود، و خود را رحمان الیمن خواند. ایشان نیروی بسیاری گرد آورد و سرزمین نجران را بتصرف خود درآورد. او به دست لشکریان اسلام کشته شد.

طلیحه نیز بعد از اعلام پیغمبری توانست تعداد چشمگیری از مسلمانان را به سمت خود بکشد و لشکری بزرگ درست کند. دیگر مدعیان پیغمبری مسیلمه بود، همزمان با طلیحه، مسیلمه نیز ادعای پیغمبری کرد و او نیز اذعان میداشت از طرف خدا به وی وحی میرسد. مسیلمه نیز توانست قبایل زیادی را دور خود گرد آورد. لشکریان اسلام که طاب تحمل داشتن رقیب را نداشتند به سرکردگی خالد بن ولید بر آنان شوریدند و در جنگی خونین نهایتاً آنان را شکست دادند و مسیلمه را به قتل رساندند. سجاح دختر حارث بن سوید یکی دیگر از مدعیان پیغمبری بود. طایفه هزیل که مسیحی بودند دعوت او را پذیرفته و به او ملحق شدند. او نیز بدست لشکریان اسلام نابود شد..

داشت. به این چند دلیل موفقیت محمد باید دلیل دیگری را هم افزود و آن متقاعد کردن اشراف و سران و ثروتمندان قبایل که گویا اسلام دینی نیست که قدرت و ثروت و اقتدار آنها را زیر سوال ببرد و به خطر بیاندازد و آنها در پناه اسلام عزیز می‌توانند به تجارت خویش که خرید و فروش برده از مهمترین آن بود، ادامه دهند. و بالاخره موقعیت خانوادگی محمد نقش خود را در به تثبیت رساندن اسلام بازی کرد که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

طایفه محمد

سرمداران اسلام سعی کرده‌اند به دنیا آمدن محمد را معجزه‌ای جلوه داده تا از این طریق به زعم خود حقانیت دینش را ثابت کنند. آنها همچنین اصرار می‌ورزند که محمد فقیر و از مال دنیا بی‌بهره بوده، تا از این طریق نشان دهند که وی و دینش به تهیدستان و بی‌چیزان سمپاتی داشته است. حال ببینیم که این ادعا تا چه اندازه با واقعیت منطبق است:

محمد از طایفه قریش بود. طایفه قریش یکی از طوایف ثروتمند و بانفوذ جزیره‌العرب بود. این طایفه مباشر کعبه (خانه‌ای که بت‌هایی برای پرستش در آن نگهداری می‌شد و بعد از تصرف آن بدست لشکریان محمد «خانه خدا» !!! شد) بود. داشتن مقام مباشرت کعبه از اهمیتی بسیار برخوردار بود، این مقام اعتبار و شهرت بهمراه داشت. برای نمونه نفوذ ابوطالب بعنوان مباشر کعبه آنقدر زیاد بود که در تمام طول حیاتش کسی جرأت نداشت با محمد درگیر شود، هر چند که خود ابوطالب حرفهای محمد را جدی نگرفت و به اسلام ایمان نیاورد، علیرغم این تا زمانی که زنده بود از محمد حمایت نمود. طایفه محمد با داشتن چنین موقعیتی (مباشرت کعبه) شاهراه اقتصاد کعبه را که محل آمدورفت زوار و تجار بود در دست داشت. علاوه بر آن در زمینه تجارت نیز فعال بودند. خانواده محمد از این نعمتی که کعبه برای طایفه قریش بهمراه آورده بود بی‌بهره نبود. محمد در خانواده بزرگی دنیا آمد و بزرگ شد. عموهای محمد - ابوطالب، بنی اعمام، عباس، ابو لهب - شخصیت‌های متمکن و ثروتمندی بودند.

موقعیت اجتماعی اقتصادی محمد، خانواده اش و سران اصلی اسلام

محمد و خانواده اش و همینطور خلفا و سران اسلام در تقسیمات اجتماعی آن زمان متعلق به طبقه دارا و ثروتمند بوده‌اند. محمد از طایفه قریش بود. این طایفه از طوایف قدرتمند و ثروتمند آن زمان عربستان بشمار می‌آمد. این موقعیت به محمد امکان میداد با سران قبایل رفت و آمد داشته و با بزرگان نشست و برخاست کند. سفرهای تجارتهای که محمد با عمویش انجام میداد او را در کار تجارت آنقدر ماهر کرده بود که خدیجه او را در سن بیست سالگی مسئول معاملات تجاری خود کرد. او در سن بیست و چهار سالگی با خدیجه که چهل سال داشت ازدواج مینماید و از این طریق به ثروت کلان خدیجه که یکی از ثروتمندان و برده‌داران آنزمان عربستان بود، دست پیدا میکند. از آنزمان ثروت خدیجه نیز به اعتبار محمد که از جایگاه قبیله‌اش در جامعه به او رسیده

بود، اضافه میشود. اکنون دیگر محمد بیش از پیش از اعتبار و ثروت برخوردار شده بود و تا زمان فوتش جزو مردان ثروتمند و با نفوذ عربستان بشمار می آمد. محمد بعد از مرگ خدیجه با دختر ابوبکر به اسم عایشه^۳ ازدواج میکند و از این طریق ثروت بیشمار ابوبکر را نیز تحت کنترل میگیرد. با به همسری گرفتن دختر عمر، محمد به ثروت و نفوذ و اعتبار عمر نیز دست می یابد. عثمان یکی از ثروتمندترین مردان طایفه بنی امیه بود که محمد دو تا از دخترهای خودش را به نامهای رقیه و ام کلثوم به ازدواجش در می آورد. علاوه بر املاک و ثروت خدیجه، محمد پس از مرگش املاک و زمینهای خصوصی زیر را بجای میگذارد:

۱- ورقه ۲- دلال ۳- اعواف ۴- صافیه ۵- شیب ۶- حنا ۷- وطیح ۸- شربه ام ابراهیم ۹- سلاطم.

علی پسر عموی محمد که پس از ازدواج با فاطمه (دختر محمد) داماد وی نیز شد، یکی دیگر از ثروتمندان عربستان بود. ابوبکر، عثمان، عمر و علی که همه از سران اسلام و بعد از مرگ محمد به «خلافت» رسیدند، ثروتمند و دارای بردگان زیادی بودند.

۱. عثمان بعد از مرگش یکصد هزار دینار طلا، یک میلیون درهم وجه نقد و همچنین اسبها و شترهای بسیاری بجای گذاشت. بهای املاک و اراضی وی بالغ بر دویست هزار دینار آنزمان تخمین زده شده است.

۲. علی در شهر ینبع اراضی و املاک پر ارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار درآمد داشت.

۳. امیه بن ابوصلت پسر خاله محمد از بزرگان و مشاهیر حنفا بشمار می آمد.

۴. زبیر بن اوام پسر عمه محمد از بزرگترین ثروتمندان عربستان بود که اموالش را به پنجاه هزار دینار تخمین زده اند. او هزار غلام و هزار کنیز و هزار اسب داشت، در مدینه دارای یازده خانه بود و املاک و خانه های بسیاری نیز در بصره، کوفه، فطاط و اسکندریه داشت.

۵. از دیگر سران اسلام میتوان به عبدالرحمان بن عوف و طلعه اشاره کرد که هر دوی آنان از ثروتمندان و مقتدران زمان بودند. مورخین ثروت عبدالرحمان را هزار شتر، هزار اسب، ده هزار گوسفند، پنج هزار برده ذکر کرده اند و طلعه فقط از ملکش در بین النهرین که محصول غله داشت روزانه هزار دینار درآمد داشت.

همین طور که ملاحظه میکنید محمد و سران اسلام و آنانی که قبل از همه به اسلام روی آوردند، از طبقات اشراف و ثروتمند جامعه بودند. آنان بعد از گرویدن به اسلام نه فقط ثروتشان را از دست ندادند و از برده هایشان کم نشد، بلکه بعد از به حکومت رسیدن همین «دین حامی مستضعفین!» که تازه توانسته بود جانبداری خود را نسبت به آنان ثابت کند، به ثروتشان نیز افزوده شد. ثروتمندان و برده داران زمانی حاضر میشدند مسلمان شوند که خاطر جمع شده باشند مذهب جدید قصد از بین بردن ثروتشان را ندارد و نمی خواهد بردگانشان را بر

^۳ عایشه فقط هفت سال سن داشت، به دلیل سن کم، بعد از عقد دو سال در خانه پدرش ماند، و در سن نه سالگی به خانه شوهر رفت. به قول ابوبکر عایشه با عروسک بغلش به خانه شوهر رفت.

علیه آنان بشوراند. محمد در چندین نوبت و به مناسبت‌های مختلف به آنان با آیه هایش تضمین می‌دهد که مذهبش سر دعوا با آنان را ندارد و بر عکس دینش برای حفاظت از مال و ثروت آنان آمده است.

در سوره شوری آیه ۱۹ آمده است: **خداوند در کار بندگانش باریک بین است. هر کس را که بخواهد روزی میدهد و اوست توانای پیروزمند.** در سوره نحل آیه ۷۵ آمده است: **خداوند مثلی میزند. بین برده ای مملوک (برده) که قدرت بر هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش (خدا) به او روزی نیکوی بخشیده ایم و از او همان پنهان و آشکار می بخشد. آیا این دو برابرند؟ سپاس خداوند را. آری بیشترینشان در نمی یابند.** برابر بودن این دو (برده و صاحب برده) را ما هم میبینیم، اما باریک بینی خدا در این قضیه کجا است؟ این بندگان خوب خدا قبل از مسلمان شدن مورد لطف خدا قرار گرفته اند و دارای اموال و بردگان فراوان هستند! حالا نیز از زبان محمد به آنان اطمینان خاطر داده میشود که اگر مسلمان شوید خدا باریک بین است و هوای شما را دارد.

یکی از راهای افزوده شدن بر ثروت آنان غنائم و اسیران بدست آمده در جنگها بود که در بین لشکر و سر لشکران و سران اسلام تقسیم میشد.^۴ البته این تقسیمات نابرابر و بر اساس خواست سران و بویژه محمد تعیین میشد. بعنوان مثال به تصمیم محمد غنائم «جنگ هوزان» برای جلب نظر و پشتیبانی اشراف «بنی امیه» به ابوسفیان دشمن درجه یک اسلام، با دو پسرش یزید و معاویه داده شد. هر کدام صد شتر و چهل کیلو نقره گرفتند. دهکده فدک با تمام کشتزارهایش پس از تصرف به وسیله ارتش اسلام، از طرف محمد یکجا به دخترش فاطمه بخشیده شد. محمد به اعتراض سربازان مبنی بر ناعادلانه بودن این تصمیم اعتنائی نکرد.

حالا با این آشنایی نسبی که از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دوران پیدایش اسلام پیدا کردیم و همچنین با شناختی که از وضعیت مالی و اجتماعی محمد و خاندانش و دیگر سران اسلام بدست آوردیم، ببینیم آیا اسلام با داشتن چنین رهبری و سردمدارانی چگونه می خواسته (به ادعای بعضی ها) جامعه بی طبقه توحیدی را به وجود بیاورد؟ ببینیم آیا اسلام حافظ منافع طبقه تهی دستان است یا خیر، حامی برده داران آنزمان و سرمایه داران امروز؟ ببینیم آیا اسلام دین قیام کنندگان علیه برده داری بود؟ آیا محمد و باقی سران اسلام با داشتن آنهمه برده و ثروت، میتوانند رهبر تهی دستان برای نجات از یوغ ستم ثروتمندان باشند؟ بطور یقین خیر. اسلام حامی طبقات تهی دست نبود و نیست، برعکس استثمار تهی دستان به وسیله ثروتمندان را توجیه و آن را مشیتی الهی میداند. برابری در اسلام شعاری است که اساساً پایه مادی ندارد و به هیچ عنوان طرحی برای زندگی برابر بر روی زمین نیست. این شعار، شعاری اخلاقی است، برده و برده دار را فقط در مسجد برای نماز گذاردن کنار هم قرار میدهد، خارج از مسجد آنها را برابر نمیداند. در سوره نساء آیه ۳۲ آمده است ... **و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر دیگران برتری بخشیده است آرزو مکنید. مردان را از کار و کردار خویش بهره ای و زنان را از کار و کردار خویش بهره ای معین است و از فضل الهی بخواهید. و خداوند از همه چیز آگاه است.** طبق این آیه، اسلام حتی آرزوی برابری را از تهی دستان میگیرد. شعار برابری در اسلام از دو جنبه

^۴ حمله کردن به کاروانها و دهات دیگران و به دست آوردن غنیمت و اسیر رسمی موسوم و عادی بود، محمد تنها به آن شرعیت اسلامی داد، و به جایی یک چهارم که قبلاً موسوم بود یک پنجم آنرا متعلق به بیت المال می دانست.

مورد سوء استفاده قرار گرفته است: اول اینکه مردم تھی دست و قشر پائین جامعه را به صورت سوری با طبقه ثروتمند آشتی دهد، دوم اینکه توهم در میان مردم بوجود آورد. اگر اسلام واقعاً مکتبی برابری خواه و مخالف تضاد اجتماعی بود، بطور یقین هیچگاه از طرف اشراف و ثروتمندان که قبل از هر چیز در فکر منافع خود هستند، مورد قبول و پشتیبانی قرار نمیگرفت، و اساساً بنیانگذار و رهبران اصلی این مکتب هیچگاه از اشراف و ثروتمندان نمیبودند. بر خلاف ادعای اسلام شناسان و رهبران دینی، اسلام نه بر علیه تضاد اجتماعی قیام کرده و نه هیچگاه خواستار جامعه ای بی طبقه بوده است. اتفاقاً اسلام مکتبی است مدافع جامعه تقسیم شده به طبقات استثمارگر و استثمار شونده و استثمار عده ای به دست عده ای دیگر را مشیت الهی میداند. بیائید برای یک لحظه هم که شده فرض کنیم، اسلام حامی «مستضعفین» است و مخالف استثمارگران و شعار برابری را جدی مطرح کرده است. بلافاصله این سوالها پیش می آیند، مکتبی که قدمت احکامش به هزار و چهار صد سال میرسد، چه در زمان خود محمد و چه بعد از آن تا به امروز بارها و بارها پیاده و اجرا شده است، چرا حتی یک مورد هم که شده ما در هیچ کجای دنیا که حکومت اسلامی در آن پیاده شده است، شاهد از بین رفتن طبقات نیستیم، و یا ما حتی شاهد برداشتن گامی در این جهت نیستیم؟ چرا ما شاهد حتی محدود کردن ثروتهای بیشمار سران اسلام در کشورهای عربی و دیگر نقاط دنیا نیستیم؟ کاری که حتی در بعضی از کشورهای سرمایه داری اروپا انجام میشود. چرا باوجود ثروتهای بیکران، فقر و گرسنگی در کشورهای اسلامی بیداد میکند؟ جواب این سوالها مشخص است: اسلام ابزاری کارآمد در دست طبقه فوقانی جامعه برای در بند و به اسارت کشیدن طبقه تحتانی جامعه است. بنیانگذار و رهبران اسلام همه از طبقات اشراف و ثروتمند بوده اند، باور نکردنی است طبقه ثروتمند و بالا دست جامعه طرفدار و حامی فقرا و مستضعفین باشد. در تاریخ داشته ایم افرادی متعلق به طبقات ثروتمند تحت تاثیر عقاید خاصی از جایگاه طبقاتی خود چشم پوشیده و به مردم محروم جامعه پیوسته اند. اما ما حتی شاهد چنین اتفاقی در اسلام نیستیم. برای نمونه هم که شده حتی یکی از سران اسلام دارای چنین مشخصه ای نیست؛ بر عکس تاریخ شاهد است که سران ثروتمند اسلام بعد از مسلمان شدن و بعد از استقرار حکومت اسلامی به ثروتهایشان به شکلی بی سابقه افزوده اند. اسلام مکتبی است که بنیان گذارانش چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ معنوی متعلق به طبقه بالا دست بوده اند. بدیهی است هر کس جهان را از دیدگاه طبقاتی خود مبیند و تلاش در حفظ منافع خود و هم طبقه ای هایش دارد. محمد هم از این قاعده مستثنی نیست. او هم سعی بر این کار دارد. با آوردن چندین نمونه از آیه های قران نشان خواهیم داد که چگونه محمد و خدایش وفاداری خود را به ثروتمندان و برده داران ثابت میکنند و تلاش دارند آنان را متقاعد سازند که دین تازه «اسلام» با آنان سر جنگ ندارد، بلکه حامی و پشتیبان آنان است، میخواهد به آنان بگوید این دین خودتان است، چرا از آن دوری می ورزید. در جای جای قرآن بکرات از موضوعاتی همچون ثروت، فقر، مستضعفان و مستکبران و نقش ثروت اشاره شده است. همین اشارات کافی است که نظرات محمد را در این موارد بشناسیم.

۱. سوره نور آیه ۲۲..... و متمکنان و توانگران شما نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و بی

نویان و مهاجران در راه خدا بخشش نکنند، و باید که بگذارند و بگذارند، آیا دوست ندارید

که خداوند از شما درگذرد؟ به خدا آمرزگار و مهربان است. توانگران و ثروتمندان کافی

است که به بینوایان مقداری بخشش کنند و خدا که خودش بهتر از هر کس میداند اینان چگونه ثروتهایشان را بدست آورده اند آنان را می بخشد و به بهشت می برد!

۲. سوره نور آیه ۲۲ و ۲۳ بی همسران خویش و بردگان و کنیزان صالح خویش را به همسری دهید. اگر تهیدست باشید خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر می گرداند. و خداوند گشایشگر داناست. همینطور که مشاهده میکنید برده و کنیز داشتن منع نمیشود، اما رحم الهی نسبیتهای شده، اگر برده دار تشخیص داد برده ای صالح است (جالب این است برده دار تعیین میکند کی صالح و کی ناصالح است) اجازه ازدواج به آنان داده میشود. جمله «اگر تهی دست باشد» کاملاً بی معنا و بی ربط است، چرا که برده ثروتمند نداریم تا بخواهیم با کلمه اگر آن را با فقرا جدا کنیم. در ثانی از بردگانی که اجازه ازدواج به آنان داده شده کدامشان از بخشش خداوند توانگر شدند؟

۳. سوره شوری آیه های ۱۹ و ۲۰... خداوند در کار بندگانش باریک بین است، هر کس را که

بخاوه روزی میدهد و اوست توانای پیروزمند

محمد میخواهد بگوید اگر عده ای ثروتمند و مبتکرند، این خواست و رضای خداوند است. نباید به آن ایراد گرفت. معلوم نیست خداوند با کدام معیار تصمیم میگیرد به کسی روزی بدهد و یا کسی را بدبخت کند، آقایان روزی گرفته قبل از مسلمان شدن روزی گرفته بودند، هم آنجا، **هر کس (بهره) کشت دنیوی را خواسته باشد از آن به او میبخشیم، و برای او در آخرت بهره ای نیست.** مثل اینکه محمد فراموش کرده خدا تصمیم میگیرد به کی روزی دهد و به کی روزی ندهد، پس بنابراین آوردن کلمه هر کس بخاوهد برای او در کشت او می افزایم چه معنی میدهد. خداوند قبلاً تصمیم گرفته به کی روزی دهد و به کی ندهد. طوری بر روی خواستن تأکید شده که انگاری به همین سادگی تقاضا کردن از خدا به ثروت کسی اضافه میشود و هیچ احتیاجی به ستم کشی و استثمار دیگران برای اضافه شدن به ثروت نیست! ولی مهم تر از همه کشت برداشتهای این دنیا و آن دنیا است؛ ثروتمندان خواستار اضافه شدن به سرمایه دنیویشان هستند و خداوند هم به آنان ارزانی میدارد. ای مسلمانان آنها را با پول و ثروتشان رها کنید بگذارید لذایذ این دنیا را ببرند. شما در فکر آن دنیا باشید. مؤمن فقیر چاره ای هم جز دل خوش کردن به آن دنیا ندارد. او ثروتی ندارد یا بهتر بگوییم خداوند به او ثروتی نداده که زیاد شدنش را از خدا بخاوهد پس بهتر است به حرف پیامبر اسلام گوش کرده و حداقل به فکر آن دنیا باشد، شاید این وعده و عیدها راست باشد و در آن دنیا آب خوشی از گلویش پائین برود. در آخر آمده و برای او در آخرت بهره ای نیست منظور حتماً همان ثروتمندانی است که خدا به ثروتشان مرتب می افزاید، پس بنابراین باید نتیجه گرفت که محمد و دیگر سران اسلام در آخرت بهره ای ندارند، چرا که ملاحظه فرمودید آنان جزو ثروتمندان آرزومان بودند و اتفاقاً مرتب به ثروتشان افزوده میشد. نکته دیگری که در این آیه قابل توجه است، این است که محمد می خواهد به مبتکران و سران ثروتمند قبایل تضمین دهد که نگران ثروتتان نباشید نه من و نه خدای من مخالف شما و ثروتتان نیست، بلکه برعکس ما حافظ منافع شما میباشیم. سوره زخرف آیه ۳۵.... **و زر و زیورهای، و همه اینها جزء بهره زندگانی دنیا نیست و آخرت در نزد**

پروردگارت از آن پرهیزکاران است. باز هم تأکید میشود اگر زر و زیور ندارید جای ناراحتی نیست مبدا بر علیه زر و زیور داران پیاخیزید، پاداش شما در آخرت است. سوره نحل آیه ۷۱.... و خداوند بعضی از شما را به بعضی دیگر در روزی برتری داده است، و برتری یافتگان بازگرداننده روزیشان به برده‌هایشان نیستند، تا در آن برابر شوند پس آیا به نعمت خداوند انکار می‌ورزید؟ محمد با صراحت تمام جانب داری خودش و مذهبش را از برده داران ابراز میدارد. از این نگران است که برده داران به اشتباه فکر کنند اسلام از آنان می‌خواهد که از ثروتشان به بردگانشان بدهند. برای رفع کج فهمی تأکید میکند برتری یافتگان حق ندارند از روزیشان که خداوند مهربان به آنان ارزانی داشته به برده‌هایشان دهند، چرا که چنین کاری میتواند آنانرا برابر سازد و این خلاف خواست و رضایت خدا است. بصراحت میگوید برتری شما بر دیگران روزی است که خداوند به شما داده، مبدا از آن چیزی به برده‌گان ببخشید و خودتان را هم سطح آنان بکنید. سوره نحل آیه ۷۵ خداوند مثلی میزند بین برده‌ای بنده که قدرت بر هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش (خدا) به او روزی نیکویی بخشیده ایم و او از همان پنهان و آشکار میبخشد، آیا این دو برابرند؟ سپاس خداوند را آری بیشترینشان در نمی‌یابند. الحق آنانی که سخن به این واضحی را در نیابند، باید به فهم و شعورشان شک کرد.

محمد میخواهد به برده داران بفهماند که شما در نزد خدای من دارای ارج و قرُب دیگری هستید، شما نه فقط با برده گاننان برابر نیستید، بلکه خداوند من برده دار بودن را به شما ارزانی کرده. نه من و نه خدای من با شما مخالف نیست بر عکس ما هم از شما ایم. بر خلاف نظریه بعضی از روشنفکران، محمد و دینش اسلام، نه انقلابی بود و نه ضد نظم موجود آن زمان، بر عکس محمد و اسلام برای همان زمان هم ارتجاعی و عقب افتاده بود. چرا که برده داری میرفت که در اکثر نقاط عربستان نابود شود، ولی محمد با اصرار زیاد مخالف از بین رفتن این سیستم بود. سوره طه آیه ۱۳۱ به چیزی که گروهی از آنان را به آن بهره مند گردانیده ایم چشم مدوز که تجمل زندگی دنیوی است تا سرانجام آنان را بدان بیازمائیم، و روزی پروردگارت بهتر و پابنده تر است. باز هم به روزی داران تضمین داده میشود که فقرا را از دست درازی کردن به روزیشان دور نگه میدارد، آنان را با وعده سرخرمن سرگرم میکند. تجمل زندگی، دنیوی است، به آن چشم مدوزید. به زبان ساده: ای فقرا و بخت برگشتگان که سیاهی لشکر اسلام را نیز تشکیل داده اید، به ثروتهای ما چشم طمع نداشته باشید، خداوند اگر چه در این دنیا از مال دنیا بی بهره تان کرده لیکن در آن دنیا اجرش را خواهید گرفت. از قرار معلوم آن دنیا هم طبقاتی است، مال و ثروت در آن دنیا بدرد کی میخورد معلوم نیست. سوره نساء آیه ۳۲.... چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر دیگران برتری بخشیده است آرزو مکنید، مردان را از کار و کردار خویش بهره ای و زنان را از کار و کردار خویش بهره ای معین است و از فضل الهی بخواهید، و خداوند از همه چیز آگاه است. حتی آرزوی زندگی بهتری را از تهی دستان سلب میکند، مبدا روزی فکر کنند آرزوهایشان دست یافتنی است. معلوم نیست کار و کردار ثروتمندان چه برتری بر کار و کردار فقرا داشته که چنین مورد لطف پروردگار قرار گرفته اند. حالا به چند نمونه ای دیگر توجه کنید هر چند این نمونه ها در قران نیامده اما از کتابی نقل شده به اسم « نهج الفصاحه » که برای مسلمانان مورد اعتماد و اعتقاد است.

در نهج الفصاحه - حضرت محمد - ترجمه ابولقاسم پاینده - جلد یک و دو آمده است:

از دنیا چشم بپوشید تا خدا شما را دوست بدارد خدا معیشت و کار را تقسیم کرده. (صفحه ۵۲-۵۳) با توجه به اینکه خدا سرنوشت همه ما را نوشته، موقعیت اجتماعی هر کس را نیز تعیین کرده است، هر کس در هر رده ای قرار دارد خواست خدا است... و خوشبختی و بدبختی هر کس قبلاً تعیین شده است. (صفحه ۵۰۵) جالب اینجا است بدبختها باید شکر گذار هم باشند. ای فقیران اگر بدانید که پیش خدا چه ها دارید دوست خواهید داشت که فقر شما بیشتر شود (صفحه ۲۷۷ و ۵۰۵). تا جایی که در قرآن و دیگر کتابهای دینی آمده، در آن دنیا غیر از زن فراوان و جویبارهای پر از شیر و عسل و آواز داوود خبری دیگر نیست. در ضمن طبق گفته سردمداران اسلام انسان بدون جسم به آن دنیا میرود، روح هم که باز به گفته خود ایشان حس ندارد که لذت و زجر را حس کند، بنابراین هر چه که خدا برای بندگان سربزیر فقیر تدارک دیده بیفایده است. ای فقیران، اگر بدانید که (در آن جهان) برای شما چه ذخیره شده بر آن چه که ندارید غم نخواهید خورد (صفحه ۴۹۲). به بهشت نگاه کردم و دیدم که بیشتر مردم آن فقیران هستند (صفحه ۴۹۲). در روز قیامت فقر پیش خدا زینت است (صفحه ۶۵ و ۵۰۱). صبر خوب است اما برای فقیران خوبتر است (صفحه ۴۳۷). دو کس اند که نمازشان از سرشان بالاتر نمیرود، اول بنده ای که از اربابان خود فرار کرده باشد، مگر آنکه پیش آقاهایش برگردد... (صفحه ۴۲۵) سه کس اند که نمازشان پذیرفته نمیشود و خدا کار نیکشان را به آسمان نمیبرد، اول بنده فراری مگر آنکه پیش صاحبش بازگردد... (صفحه ۱۱) سه کس اند که از آنها سخن مگوی، مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و در نافرمانی مرده باشد و کنیز یا بنده ای که از ارباب خود گریخته باشد و در حال فرار مرده باشد و... (صفحه ۲۵۱)

۲۷.۹.۲۰۰۳ آلمان

منابع:

۱. خرمشاهی، بهاءالدین: ترجمه قرآن.
۲. دشتی، علی: بیست و سه سال.
۳. دوستدار، بابک: اسلام شناسی از دیدگاه فلسفه علمی.
۴. روشنگر، دکتر: الله اکبر.
۵. شفا، شجاع الدین: پس از هزار و چهار صد سال جلد یک و دو.
۶. شفا، شجاع الدین: توضیح المسائل - پاسخهایی به پرسشهای هزار ساله از کلینی تا خمینی.
۷. طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری («الرسل و الملوک») ۱۶ جلدی.
۸. محمدی، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام.